

نویسنده کتاب
نشان می‌دهد
که شیوه تحلیل
مفهومی و رأی به
بساطت مفهوم
عدالت اجتماعی،
به پرسش‌های
چالش برانگیز ناظر
به عدالت اجتماعی
توان پاسخگویی
دارد. همچنین اگر
برابری، شایستگی
و مانند این‌ها
به عنوان مناشیء
مفهوم عدالت
قابل پذیرش باشد،
درنهایت در تضاد
میان یک «نظریه
برابری‌گرا» و «نظریه
شایسته‌گرا» بر
مبنای عدالت
چگونه باید حکم
کرد؟ این ناکامی
امری است که در
سراسر نوشتار جاری
است و باعث می‌شود
که این نظریه
درنهایت نتواند
در برابر بدیل خود
بایستد.

ment) تعبیر می‌شود.^۸

حال با این توصیف مختصر به بیان نکاتی انتقادی ناظر به کتاب «بازاندیشی عدالت اجتماعی» می‌پردازیم. این کتاب برخلاف آثار پیشین نویسنده، که بیشتر متمرکز بر شرح آرای دیگران درباره عدالت بوده است، در چهار فصل به تأملات شخصی نویسنده راجع به عدالت اجتماعی اختصاص دارد و تلاشی است برای ارائه نظریه‌ای برآمده از متون و معارف سنت اسلامی درباره عدالت. فصل نخست به بحث از چیستی عدالت اجتماعی می‌پردازد. می‌توان وجه افتراق رویکرد نویسنده در بحث از چیستی عدالت را با رالز در آن دانست^۹ که نویسنده تأکید می‌کند که می‌توان از تحلیل مفهومی عدالت به نتایجی محصل درباره چیستی عدالت اجتماعی دست یافت و مدعی است می‌توان با تحلیل معنای عدالت راهی را برای نظریه‌پردازی در خصوص عدالت اجتماعی گشود: «ایده مرکزی نویسنده در مفهوم‌شناسی عدالت آن است که [...] سطحی برین و ارتکازی برای عدالت قابل پذیرش و تصدیق است که در این سطح درکی مشترک و همگانی از عدالت وجود دارد» (بازاندیشی عدالت اجتماعی، ۳۱).

نویسنده در ادامه و با تحلیل مفهوم عدالت نتیجه می‌گیرد که عدالت معنایی بسیط است؛ بنابراین «تعریف عدالت به رعایت برابری یا عدم جانب‌داری یا رعایت میانه‌روی به همان میزان ناصواب است که تعریف آن به رعایت استحقاق‌ها یا رعایت شایستگی‌ها و اعطای حق هر صاحب حق» (بازاندیشی عدالت اجتماعی، ۳۴). این‌ها همه منشأ انتزاع برای مفهوم بسیط عدالت محسوب می‌شوند، ولی نباید عدالت را با منشأ انتزاع آن یکی گرفت، در نتیجه نمی‌توان عدالت را با هیچ‌یک از آن‌ها معادل دانست. پس هیچ‌یک از مفاهیم برابری، سزاواری و مفاهیم دیگری از این دست مقوم مفهوم عدالت نیست و چیستی عدالت را نمی‌توان به آن‌ها بازگرداند. اما چالش اساسی در این نگرش که در ادامه بیشتر به آن اشاره می‌کنیم، نحوه استفاده از این مفهوم‌شناسی برای پاسخ به منازعات حول مسئله عدالت اجتماعی است.

نویسنده درنهایت نشان نمی‌دهد که شیوه تحلیل مفهومی و رأی به بساطت مفهوم عدالت اجتماعی، به پرسش‌های چالش برانگیز ناظر به عدالت اجتماعی توان پاسخگویی دارد. همچنین اگر برابری، شایستگی و مانند این‌ها به عنوان مناشیء مفهوم عدالت قابل پذیرش باشد، درنهایت در تضاد میان یک «نظریه برابری‌گرا» و «نظریه شایسته‌گرا» بر مبنای عدالت چگونه باید حکم کرد؟ به زعم نگارنده این ناکامی امری است که در سراسر نوشتار جاری است و باعث می‌شود که این نظریه درنهایت نتواند در برابر بدیل خود بایستد.

پیش‌تر اشاره شد که تکیه بر تحلیل مفهومی در تبیین چیستی عدالت رامی‌توان وجه افتراق نویسنده از رویکرد رالز دانست. رالز در کتاب «نظریه عدالت» با تفکیک میان مفهوم (concept)، عدالت از دریافت (conception) عدالت